

## نقد و بررسی ترجمه و تحلیل دیوان متنبی

عنایت‌الله فاتحی نژاد\*

شعر و ادب و فرهنگ، عموماً اهل تواضع و فروتنی‌اند، در مقابل اصرار این گروه از نویسندگان و مترجمان تسلیم می‌شوند و برای تشویق نویسنده یا مترجم، سخاوت‌مندانه بر این‌گونه آثار مقدمه می‌نویسند. حال آنکه باید کار این بزرگان را به حساب ترغیب و تشویق و سنت شاگردپروری گذاشت و نه تأیید مطلق یک اثر از سوی ایشان.

آمار نسبتاً بالای مقالات ضعیف و تألیفات و ترجمه‌های سخیف که روز به روز بر تعدادشان افزوده می‌شود، معلول خالی‌بودن صحنه‌های علمی و فرهنگی از نوشته‌های انتقادآمیز و منتقدان نکته‌سنج و تیزبین است. حال آنکه اگر نویسنده یا مترجم مقاله یا کتابی بداند که کارش زیر ذره‌بین منتقدان است و اشتباهات و لغزش‌هایش از دید تیزبین آنان در امان نخواهد بود، با احتیاط بیشتر دست به قلم می‌برد و حداکثر تلاش خود را به کار می‌بندد تا اثری شایسته و درخور توجه ارائه دهد. البته ناگفته نماند که منتقد نیز باید با احساس مسئولیت و تعهدپذیری و تنها به هدف بالابردن سطح کیفی یک اثر به نقد آن همت گمارد و در چنین شرایطی نقد عالمانه و آگاهانه، ارتقای علمی و اعتلای فرهنگی را به دنبال دارد.

نگارنده از سال‌ها قبل جناب آقای منوچهریان را می‌شناسم و به خصلت‌های اخلاقی ایشان تا حدی واقفم و مطمئنم که ایشان همان‌گونه که در مقدمه کتاب متذکر شده‌اند، جزء کسانی هستند که از نقد اثر خود استقبال می‌کنند و ناقد

امروزه نقد آثار علمی و ادبی در جوامع پیشرفته به‌عنوان یکی از راه‌های رشد و تکامل علمی و فرهنگی شناخته می‌شود و معمولاً نویسندگان بزرگ از نقد آثار خود استقبال می‌کنند، چه یقین دارند که هیچ اثری خالی از نقص نیست و این چشم تیزبین ناقدان است که می‌تواند نقاط ضعف و نقص آنان را به ایشان بنمایاند و آنان را در اصلاح لغزش‌ها و کاستی‌ها یاری دهد. اما متأسفانه در کشور ما هنوز نقد آثار از این جایگاه برخوردار نیست و چه بسیار می‌شنویم و می‌خوانیم که برخی نویسندگان، منتقد یا منتقدانی را که اثری از ایشان را به نقد کشیده، با پاسخ‌های تند و نامعقول به حسادت، رقابت، خصومت شخصی و دشمنی متهم می‌سازند و گاه ایشان را نه ناقد که حاقد می‌شمارند و به‌ندرت به نویسنده یا مترجمی برمی‌خوریم که منتقد اثر خود را سپاس گوید و کار او را ارج نهد. از همین رو متأسفانه تعداد مقالات انتقادی‌ای که سالیانه در نشریات کشور منتشر می‌شود، از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند و همین تعداد نیز روند نزولی دارد و ناقدان از بیم به‌اصطلاح «دشمن‌تراشی» از نوشتن مقالات انتقادی خودداری می‌کنند. همین امر باعث شده است که هر کس با اندک مایه‌ای جرأت کند به کاری بزرگ که در حد توان او نیست، دست زند و گاه نیز برای موجه جلوه دادن اثر خود، دست به دامن یکی از پیش‌کسوتان شود تا مقدمه‌ای بر آن بنگارد و به‌اصطلاح، اثر خود را بیمه نماید و منتقدان و خرده‌گیران را خلع‌سلاح کند و از آنجا که پیشگامان عرصه



\* ترجمه و تحلیل دیوان متنبی  
\* ترجمه دکتر علیرضا منوچهریان  
\* چاپ اول، ۱۳۸۸، تهران: زوار

آغاز می‌شود و مترجم محترم که کتاب را با عنوان ترجمه و تحلیل دیوان متنبی منتشر کرده‌اند، در مقدمه کتاب، خود را مؤلف نامیده‌اند و نه مترجم (نک، بند ۵، همین گفتار).

مقدمه این‌گونه آغاز می‌شود (سطر نخست ص ۲۰): «با تصفح دیوان روزگار به ابیات بسیاری بر می‌خوریم که ناگشوده مانده است. به نزد نگارنده یکی از ابیات پرالغاز...». «به نزد نگارنده» تعبیر خوبی نیست و تحت تأثیر زبان عربی و ترجمه تحت‌اللفظی «عندی» است.

۲. در (سطر ۲ و ۳ ص ۲۰) مترجم محترم در ادامه سطر اول «یکی از ابیات پرالغاز در این دیوان پر رمز و راز...» را این دانسته‌اند که پس از گذشت قرن‌ها از ظهور شعر و ادب تازی در این مرز و بوم «... هنوز ترجمان و تفسیری از هیچ دیوان تازیان - همان گرامی سخنوران و به زبان قرآن سخن‌گویان - در دسترس مشتاقان نیست و این اهمال، زینبندۀ پارسی‌گویان مسلمان نیست...» و در ادامه اظهار تأسف و افسوس کرده‌اند که چرا اشعار بزرگانی همچون حافظ و سعدی به عربی ترجمه شده، اما «زبان پارسی از ترجمه اشعار سخنوران تازی - از جمله شاعری گرانمایه چون متنبی - بی‌نصیب مانده» و این مطلب را در مقدمه جلد دوم نیز در دو جا به تفصیل تکرار کرده‌اند و البته با لحنی تندتر و برآشفته‌تر؛ و ترجمه‌نشدن دیوان شاعرانی امثال متنبی و ابوتمام را «بی‌گمان در طول تاریخ ادب شرق اهمالی نابخشودنی و خسارتی جبران‌نشدنی» شمرده‌اند و از اینکه چرا رباعیات خیام را عرب‌ها ترجمه کرده‌اند، اما ما هیچ دیوانی را از عربی ترجمه نکرده‌ایم، سخت به خشم آمده، می‌گویند: «مگر عرب‌ها بارها و بارها همین رباعیات را به عربی نگردانیده‌اند. اینک بگوییم که ما دیوان کدام شاعر متقدم عرب را به پارسی گردانیدیم؟» (۲/ ۱۰، ۲۳). در پاسخ به این گلابه مترجم باید گفت: در میان شاعران عرب و

را حاقد نمی‌شمارند و او را یار می‌بینند و نه خار؛ و گر جز این بود، بنده کی جسارت آن را داشتیم، که پیه اتهامات و دشمن‌تراشی را به جان بخرم. وقتی که منتقدان بزرگ از بیم برخی تهمت‌ها و ناسزاها به گوشه خلوت خزیده‌اند، بنده را چه به واردشدن در این میدان هول‌انگیز.

همان‌گونه که مترجم محترم نیز در مقدمه کتاب متذکر شده‌اند، به‌راستی ترجمه کار دشواری است و به‌خصوص ترجمه اشعار و بالأخص ترجمه یک دیوان و آن هم ترجمه دیوان متنبی و شروح آن که دشواری‌های خاص خود را دارد و مترجم سال‌ها از وقت خود را بدان اختصاص داده و تا کنون تنها دو جلد از آن را منتشر کرده‌اند. اینک ضمن قدردانی از تلاش مترجم محترم، از آنجا که با دیوان متنبی بیگانه نیستیم، هنگام مطالعه دست‌رنج استاد، به نکاتی برخوردیم که بر خود لازم می‌دانم آنها را متذکر شوم تا مترجم محترم که به گفته خود مدام در حال ویرایش و بازنویسی این دو جلدند، اگر آنها را صائب دیدند در چاپ‌های بعد اعمال نمایند و اگر ناروا تشخیص دادند آن را به حساب بی‌اطلاعی و قلت دانش نگارنده منظور دارند. با آرزوی توفیق برای مترجم کوشا و با پشتکار، موارد را در دو بخش، یکی بررسی و نقد مقدمه جلد ۱ و ۲ و دیگری لغزش‌ها و اشکالات ترجمه ابیات عرضه می‌دارم. امیدوارم که این خرده‌گیری‌ها را چیزی جز تلاش برای بهبودی و تکامل این ترجمه تلقی نفرمایند (برای تمییز میان گفته‌های نگارنده و مترجم، نوشته‌های مترجم را داخل گیومه «» و با فونت سیاه آورده‌ایم):

۱. جلد نخست کتاب با مقدمه جناب آقای دکتر حریرچی که از پیش کسوتان زبان و ادبیات عربی به شمار می‌روند، آغاز می‌شود و استاد که سال‌ها قبل امثال سائره متنبی را به‌گونه‌ای عالمانه ترجمه کرده‌اند، در حدود ۱۲ صفحه به معرفی متنبی و اشعار وی پرداخته‌اند، سپس «مقدمه مؤلف»

فضل و ادب، احدی به ارزش این گنجینه‌های ادبی پی نبرده است و یا به بهانه «ترجمه ناپذیر بودن شعر» همه بزرگان از زیر این بار سنگین و رسا شانه خالی کرده‌اند و امروز مترجم فاضل و دانشمند با هوشمندی و ذکاوت، به این کشف بزرگ و این گنجینه عظیم نائل آمده و پرده از این راز سربهمهر برداشته، آستین همت بالا زده‌اند تا به قصد جبران اهمال نابخشودنی نیاکان ما! که باعث شده‌اند بیش از ۱۰۰۰ سال ایرانیان از این همه فیض و فضل! محروم بمانند، قدم در این راه دشوار و پر خطر نهاده‌اند، «تا فتح بابی گردد و سواران نظم و نثر در میدان درآیند» و با ترجمه دوابین شاعران عرب، گوشه‌ای از این اهمال و غفلت نیاکان ما را جبران کنند (نک، مقدمه جلد ۲).

۳. در صفحه دوم مقدمه (۲۶/۱)، سطر ۸ تا ۱۰ چنین آمده است: «... گاهی نگارنده ذکر بیتی پارسی را در برابر بیت تازی آرزو نموده ولی شعری در خاطر نداشته یا بدان دست نیافته، آنگاه بیتی از خود بیافته ولی هرگز خود را در زمره شعرا داخل نساخته...». اولاً گرایش و تمایل بیش از حد مترجم به استفاده از عبارات سجع گونه - چه در مقدمه و چه در لابه‌لای شرح ابیات - در بسیاری موارد مانند عبارت فوق باعث ضعف و سستی و تزلزل عبارات شده است. ثانیاً اینکه فرموده‌اند گاه در ترجمه و شرح ابیات «بیتی از خود بیافته»، چرا باید مترجم در ترجمه اثری همچون دیوان متنبری و شروح آن از خود بیت بیافد و چه اصراری است بر اینکه اگر بیتی فارسی معادل و هم‌معنای بیت عربی یافت نشد، مترجم که به‌اعتراف خود «شویعر و حتی شعورور» هم نیست (۲۵/۱) با جرأت تمام شعری بسراید که سراپا ضعف و سستی است و هیچ‌گاه به پای شعر متنبری نمی‌رسد. بدیهی‌ترین اصل ترجمه این است که زبان مقصد از لحاظ سبک، استحکام و استواری، هم‌سنگ و هم‌طرز از زبان مبدأ باشد، آیا به‌راستی این بیت منظوم مترجم:

خون جگر کردی مرا اطلاق یار  
لیک من کردم فدات ای کهنه دار  
(نک، ۱/ ۴۰، سطر ۶)

از همان استواری و استحکام بیت متنبری برخوردار است؟ ای کاش استاد این رنج بزرگ را بر خود و خوانندگان تحمیل نمی‌کردند و از این‌گونه ترجمه‌های منظوم صرف‌نظر می‌فرمودند.

۴. مشکل اساسی در سراسر کتاب این است که در بیشتر موارد معلوم نمی‌شود شرح ابیات آیا از برقوقی است یا از شارحان دیگر و یا مترجم محترم. حال آنکه بهتر بود مترجم با پایبندی به اصل امانت‌داری در ترجمه، نخست شرح شارحان را با ذکر نام هریک ترجمه می‌کردند و سپس نظر خود و یا ترجمه منظوم اشعار را در پاورقی می‌آوردند. اکنون با این کار مترجم، ارزش شروح مختلف برقوقی و عکبری و یازگی از میان رفته است و انتظار خواننده از اینکه بداند

به‌تعبیر مترجم این «گرامی سخنوران و به زبان قرآن سخن گوین»، کدام شاعری را می‌شناسید که از لحاظ سبک، مهارت و قدرت شاعرانه، لطافت و ظرافت الفاظ و محتوا و معانی و ژرفاندیشی به پای حافظ و سعدی رسد؟ کدام‌یک از ایشان به اندازه حافظ و سعدی با قرآن مانوس و با علوم قرآنی و احادیث نبوی و علوم مختلف کلام و فلسفه و فقه و عرفان و تصوف آشنا بوده‌اند؟ و کدام‌یک از آنان به اندازه سعدی و حافظ و مولانا از قرآن و سنت نبوی تأثیر پذیرفته‌اند؟ شاعرانی چون اخلط و جریر و امثال آنان که خلفای اموی را گاه تا مقام انبیاء بالا برده‌اند و حتی در بسیاری موارد به آنان مقام الوهیت بخشیده‌اند، آیا به‌راستی جای افسوس و حسرت دارد، که چرا ایرانیان از ترجمه اشعار آنان محروم مانده‌اند؟ آیا این‌گونه شاعران با خیام و سعدی و حافظ قابل قیاسند و یا مگر در اشعار ابوتمام و متنبری که از آنان به‌عنوان بزرگ‌ترین شاعران عرب یاد می‌شود - به استثنای مواردی اندک - جز مدیحه‌سرایی‌های اغراق‌آمیز و لفظ‌پردازی‌های متصنعانه که به طمع بر خورداری از پاداش خلفا و امرا سروده شده، چیز دیگری می‌توان یافت؟ به‌راستی در چهار جلد اشعار متنبری و نیز در دیوان بزرگ ابوتمام - که به‌تعبیر مترجم «جادو سخنانند» و «به زبان قرآن سخن گوین» به چند بیت برمی‌خورید که تحت تأثیر کلام وحی و یا احادیث نبوی سروده شده باشد؟ از اینجاست که گذشتگان به این‌گونه سروده‌ها اعتنایی نکرده‌اند، اهمیتی برای آنها قائل نبوده‌اند و آنها را شایسته و درخور ترجمه ندیده‌اند، از این گذشته آن تعداد اندک از اشعار متنبری که ارزشمند و دارای مضامین حکمت‌آمیز بوده، به اندازه کافی مورد عنایت و توجه قرار گرفته و به فارسی ترجمه و شرح شده است. همچنان‌که اشعار شاعران شیعه همچون دعبیل خزائی و کمیت بن زید اسدی و بوضیری و امثال ایشان همیشه مورد توجه و عنایت ایرانیان بوده و هست و بسیاری از اشعار آنان که در مدح پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) سروده شده، بارها به فارسی ترجمه منظوم و منثور و شرح و تفسیر شده است. بنابراین این گلایه و شکوای مترجم محترم که در چندین جا فریاد برآورده‌اند که توجه‌نکردن ایرانیان به ترجمه اشعار عرب «اهمالی بوده است نابخشودنی و خسارتی جبران‌نشدنی» کاملاً بی‌مورد است و به‌علاوه متنبری را هم‌طرز و هم‌پایه سعدی معرفی کردن جفای بزرگی است در حق سعدی. خود مترجم به‌خوبی می‌داند که متنبری با اینکه از او به‌عنوان بزرگ‌ترین شاعر عرب یاد می‌شود، نه از لحاظ شخصیت و جایگاه علمی با سعدی قابل قیاس است و نه از لحاظ استعداد و ذوق شاعرانه به پای او می‌رسد و قدما کاملاً به این امر واقف بوده‌اند و از این رو به ترجمه دیوان متنبری و دیگر مدیحه‌سرایان و ستایش‌گران خلفا و امرای اموی و عباسی نپرداخته‌اند. نه از آن روی که مترجم محترم (نک، مقدمه جلد ۲) گمان کرده‌اند در این هزار و اندی سال از میان این همه عالم و دانشمند و مترجم و نویسنده و اهل

اصطلاح خود، «خون جگرهایی» که در راه آن خورده‌اند، مثال‌ها و نمونه‌هایی از دست‌نویس و به‌اصطلاح خود، مشق ترجمه را آورده‌اند «تا خوانندگان گرامی ... دشواری را که نگارنده در ترجمه ابیات مشق نموده است، بنگرند و با طرز کار و روش ترجمه اشعار عربی در این کتاب بیشتر آشنا شوند» (۱۶/۲-۱۵/۲). در این بخش، مترجم نخست بیتی عربی را ذکر کرده و سپس ۶-۷ ترجمه متفاوت را ارائه داده‌اند، سرانجام گفته‌اند که کدام مورد از این ترجمه‌ها را برای متن کتاب برگزیده‌اند (۱۵/۲-۱۷). اولاً تمرین مشق ترجمه جایش دیوان متنبی نیست و ثانیاً هر نوآموز درس ترجمه می‌داند که در کار ترجمه بسیار اتفاق می‌افتد که مترجم یک عبارت و یا یک بیت شعر را به چند شکل ترجمه کند و نهایتاً بهترین را برگزیند، حال جای تعجب است که مترجم محترم موضوعی به این سادگی را با آب و تاب و طمطراق فراوان به‌عنوان شیوه کار خود برشمرده و به‌طور مفصل و با ذکر نمونه و مثال به شرح آن پرداخته‌اند. حتی در همین نمونه‌ها نیز که به‌عنوان سرمشق انتخاب شده‌اند، برخی عبارات‌ها چنان مبهم است که گمان می‌کنی به زبانی غیر از زبان فارسی نوشته شده است. چنانکه در نخستین مورد ارائه شده (بیت ۱۶ از قصیده ۶۸) مترجم از میان ۶ ترجمه متفاوت برای یک بیت، این ترجمه را از همه بهتر و زیباتر یافته و نهایتاً آن را برگزیده‌اند: «و آنچه مرا از (رهسپاری به سوی) غیر ابن محمد باز می‌دارد، دهشهای او به نزد من است، گرچه نزد گنجایی آن (دهشها) را ندارد» (۱۶/۲). به‌جرات می‌توان گفت که صفحه‌ای از کتاب را نمی‌توان یافت که از این نارسایی‌ها و ضعف‌ها تهی باشد، که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

۹. ترجمه یک اثر باید نفعی به حال خواننده داشته باشد و هدفی را دنبال کند، مثلاً ترجمه یک اثر علمی بر علم و دانش خواننده می‌افزاید، ترجمه یک اثر تاریخی می‌تواند مورد استفاده محققانی قرار گیرد که با زبان مبدأ آشنایی ندارند، ترجمه یک رمان، ضمن اینکه خواننده را با ادبیات زبان مبدأ آشنا می‌سازد، کمترین فایده‌اش ایجاد سرگرمی برای خواننده است، حال این سؤال پیش می‌آید که ترجمه اشعاری از قبیل آنچه که نمونه‌هایی از آن را در پی می‌آوریم، حتی اگر درست و شیوا و روان ترجمه شود - که این‌گونه نیست - چه نفعی به حال خواننده دارد؟ اشعاری که از لحاظ معنا و لفظ، هیچ زیبایی خاصی ندارد و اگر در مواردی از زیبایی لفظی و آرایه‌های ادبی و یا محتوایی برخوردار بوده، در ترجمه ضعیف و نارسای فارسی، آن زیبایی لفظ و معنی نیز از میان رفته است. به‌گونه‌ای که در سراسر دو جلد از ترجمه دیوان، کمتر بیتی برای خواننده قابل فهم است. پس مترجم محترم این همه رنج و تلاش را برای چه بر خود هموار می‌سازند؟

ما به‌عنوان مثال و مشتتی از خروار، فقط ترجمه ابیاتی از نخستین قصاید دیوان را که مترجم از عهده ترجمه آنها

فلان شارح، بیت را چگونه شرح کرده، برآورده نمی‌شود. به‌خصوص که مترجم خود اذعان دارد که از ترجمه برخی سخن شارجان که آنها را ضروری ندیده، چشم‌پوشی کرده است (۱/ ۲۶، سطر ۳؛ نیز ص ۲۷).

۵. مترجم محترم با ذکر دلایلی چند از جمله: آوردن اشعار و امثال فارسی، اعراب‌گذاری ابیات، «اشاره به امثال کتاب امثال ساژه» و «ذکر مناسبت نظم هر قصیده» (۱/ ۲۶) ادعا دارند که جنبه تألیف به کتاب بخشیده‌اند. حال آنکه اولاً تقریباً همه شروح دیوان متنبی به‌طور کامل اعراب‌گذاری شده‌اند و ثانیاً مگر شارح و مترجم وظیفه‌ای جز این دارد. بسیاری از مترجمان در ترجمه آثار همین روش را پیش می‌گیرند، بدون اینکه نام اثر خود را تألیف بگذارند و یا خود را مؤلف بنامند.

۶. مترجم محترم در شرح زندگانی متنبی و شروح دیوان وی با وجود این همه منابع کهن معتبر عربی، به‌گفته خود از مقدمه شرح برقوئی و لغت‌نامه دهخدا و تاریخ ادبیات حنا فاخوری به‌عنوان مأخذ عمده استفاده کرده‌اند (نک: ۱/ ۳۰). و جای شگفتی است که (در صفحه ۳۳) «قول ابن خلکان در وجه تلقیب ابوالطیب به متنبی ...» را از لغت‌نامه دهخدا گرفته‌اند در حالی که وفیات الاعیان ابن خلکان در هر کتابخانه‌ای یافت می‌شود و مبحث «نگاهی به شعر متنبی» (صفحات، ۳۸-۴۰) چنانکه در پاورقی (صفحه ۳۸) آمده، همه از تاریخ ادبیات حنا فاخوری اقتباس شده است و شروح دیوان وی (صفحات ۴۱-۴۴) همه برگرفته از لغت‌نامه دهخداست. حال آنکه مراجعه به منابع دست اول، الفبای کار تحقیق است.

۷. به گفته مترجم محترم، شیوه ترجمه و شرح ابیات در جلد دوم با جلد اول کاملاً متفاوت است و به تعبیر خود ایشان «تفاوت‌های بنیادین» دارد به‌گونه‌ای که به گفته مترجم «جلد دوم - گرچه به‌ناچار حشوش بود در میان - کتاب دیگری است» (۱۴/۲، سطر ۲) و سپس ایشان به شش مورد این تفاوت‌ها اشاره کرده‌اند (۱۱/۲-۱۴). [البته بنده از عبارت «گرچه به‌ناچار حشوش بود در میان»، چیزی نفهمیدم]. اولاً ترجمه یک اثر که مشتمل بر چهار مجلد است، باید از لحاظ سبک و ساختار، یکسان و یکنواخت باشد، نه اینکه مترجم در هر جلد، روشی متفاوت برگزیند و شیوه‌ای نو دراندازد. ثانیاً مترجم به‌خصوص اگر تازه‌کار باشد و تجربه‌ای در ترجمه کتاب‌هایی از این قبیل نداشته باشد، باید نخست همه مجلدها را ترجمه کند و پس از بازبینی‌های مکرر و یکسان‌سازی شیوه ترجمه، نقطه‌ضعف‌ها را برطرف سازد و آنگاه بدون شتاب‌زدگی به دست چاپ بسپارد. اگر جز این باشد، همین آشفتگی و سردرگمی پیش می‌آید که مترجم به اعتراف خود سرگردان است و «هنوز نمی‌داند که پس از طبع جلد دوم، مجلد سوم را آغاز کند یا جلد نخست را دوباره باز بنگارد» (صفحه ۱۱، سطر ۱۸).

۸. مؤلف محترم در بخشی از مقدمه جلد دوم برای نشان دادن مشقت‌هایی که در کار ترجمه متحمل شده‌اند و به

به‌خوبی برنیامده، در زیر می‌آوریم و قضاوت درباره آنها را به خوانندگان عزیز واگذار می‌کنیم:

۱. بیت ۶ قصیده اول (۴۹/۱):

إِنَّ الْمُعِينَ عَلَى الضَّيَابَةِ بِالْأَسَى  
أُولَى بِرَحْمَةِ رَبِّهَا وَإِخَائِهِ

ترجمه: «آن که می‌خواهد با اندوهگین‌نمودن (و سرزنش کردن) عاشق را بر سوز و گداز عشق یاری دهد، بر رأفت و اخوت با او سزاوارتر است.»

ترجمه پیشنهادی: «ملامت‌گری که به قصد یاری این عاشق دلباخته، با سرزنش خود بر اندوه او می‌افزاید، بهتر است شیوه‌ای برادرانه پیش گیرد و با او ابراز همدردی و دلسوزی کند.»

۲. بیت ۷، قصیده اول (۵۰/۱):

مَهْلًا فَإِنَّ الْعَذْلَ مِنْ أَسْقَامِهِ  
وَ تَرْقًا فَالْسَمْعُ مِنْ أَعْضَائِهِ

ترجمه: «(ای ملامتگر) درنگ کن که ملامت از (جمله) بیماری‌های اوست و ملاحظتی نما که گوش از اعضای اوست.»

ترجمه پیشنهادی: «از سرزنش و ملامت دست بردار که عاشق بیمار را طاق‌طعن سرزنش‌گران نیست و رحم کن که گوش این بیمار رنجور را تحمل آزار بیشتر نیست.»

۳. بیت ۱۱ (۱۹۵/۱-۱۹۶):

وَ أَسْقَطَتِ الْأَجْنَةَ فِي الْوَلَايَا  
وَ أَجْهَضَتِ الْحَوَامِلَ وَ السَّقَابَ

ترجمه: «(از شدت هول و هراسشان) جنین‌ها درون پالان اشتران و (نیز) بچه اشتران نر و ماده سقط گشتند.»

ترجمه پیشنهادی: «هنگام گریختن از شدت ترس، زنان باردار بر روی چهار اشتران سقط جنین کردند و ماده اشتران، نوزادان نر و ماده را نارس به دنیا آوردند.»

برای یافتن این‌گونه ترجمه‌های نارسا و ضعیف نیازی به جست‌وجو و تفحص در دیوان نیست، خواننده هر صفحه‌ای را که بر حسب اتفاق باز نماید، به چند مورد از این نمونه‌ها برمی‌خورد.

مثلاً در قصیده (بغیرک) ۱۵ بیت اول قصیده را مورد بررسی قرار داده‌ایم (۱۹۱/۱-۱۹۸)، که از آن میان تنها ترجمه یکی دو بیت قابل فهمیدن است و بقیه ابیات، بسیار ضعیف و گاه به کلی نامفهوم، گنگ و از لحاظ نثر فارسی غلط است. به‌عنوان شاهد ۱۱ بیت دیگر آن را (بدون ترجمه پیشنهادی) به ترتیب می‌آوریم تا گواهی بر این مدعا باشد:

بیت ۱: «گرگان هر که جز تو در حال شبانی بود، به بازچه گرفتند (و خوار داشتند) و تیغ برکشیدن، هر که را جز تو در حال برندگی بود، شکافت.»

بیت ۳: «آنان (بنی کلاب) تو را برای نافرمانی وانگذاشتند (و نگریختند) بلکه به آب آمدن در حالی که نوشیدنی، هلاکت باشد نفرت‌انگیز است.»

بیت ۴: «آنان را بر روی آبها (ی بادیه) جستجو نمودی تا آنجا که حتی ابرها هراسان گشتند که مبادا آنها را واریسی

نمای ی.»

بیت ۶: «لشکر، پیرامون تو دو پهلوی خود را می‌جناباند آن چنان که عقاب دو بال خویش می‌افساند.»

بیت ۷: «آنان (بنی کلاب) را از بیابان‌ها جویا می‌شدی تا اینکه یکی از آنها (بیابان‌ها) تو را پاسخ داد در حالی که آنان (دشمنان) همان پاسخ بودند.»

بیت ۸: «در حالی که ایشان (بنی کلاب) گریخته بودند، فیض دستانت و خویشاوندی نزدیکت (با آنان) در راه عرض و حریمشان پیکار نمود.»

بیت ۹: «و (نیز) حفاظت تو از بازماندگان (دو قبیله) معد و اینکه آنان از خاندان و یاران (تو) هستند (موجب پیکار تو در راه حریم بنی کلاب بود).»

بیت ۱۰: «تو (از سرمهر و محبت) سرنیزه‌های سخت را از آنان باز می‌داشتی، حال آنکه (ایشان گریختند و) گردنه‌ها از زانوشان لبریز بود.»

بیت ۱۱: چند سطر بالاتر بدان پرداختیم: «و (از شدت هول و هراسشان) جنین‌ها درون پالان اشتران ... سقط گشتند.»

بیت ۱۲: «و (قبیله) عمرو در سمت راست (لشکر) آنان به عمروها بدل گشته و (قبیله) کعب در سمت چپ (لشکر) آنان به کعب‌ها تبدیل یافته بودند.»

متأسفانه مترجم محترم برخی تعابیر و ضرب‌المثل‌ها را تحت اللفظی ترجمه کرده‌اند. چنانکه از شرح عکبری برمی‌آید (۷۷/۱)، وقتی در عربی گفته می‌شود «صار عمرو، عموراً» یعنی: «قبیله عمرو به کلی متفرق شده از هم گسیختند». بنابراین مقصود شاعر این است: «بنی کلاب پس از شکست به کلی از هم گسیختند و افراد بنی عمرو از میمنه و سپاهیان بنی کعب از میسره گریختند و تارومار شدند.»

بیت ۱۴ (۱۹۷/۱): «چون از پی مردمانی روی، کاسه سرها و گردن‌ها (یشان) واپس روند.»

جالب اینکه مترجم محترم در مقدمه جلد دوم اظهار داشته‌اند که سعی کرده‌اند، ابیات را به‌گونه‌ای ترجمه کنند، «... که برای دانشجویان ادبیات فارسی و عربی و علاقه‌مندان به آموختن ترجمه متونی از این دست جنبه آموزشی نیز داشته باشد» (۱۲/۲). آیا به‌راستی همین طور است؟ و این‌گونه ترجمه‌ها می‌تواند الگو و سرمشقی برای مترجمان باشد؟

چند نمونه دیگر از ترجمه‌های جلد اول و دوم:

بیت ۳۲ (۲۰۶/۱): «و (اگر کسی غیر از او با بنی کلاب می‌جنگید، حتی) در راه رسیدن به آغل‌هایشان نیزه زدنی می‌دید که (از کثرت کشتگان) کلاغ، گرگ را دیدار می‌کرد.»  
بیت ۲ (۲۱۲/۱): «من تو را گرامی‌تر از آن شمارم که در حال رثا نامت آرم (چرا) که هر کس صفت تو آورد (بدانسان است که) برای عرب تو را نام برد.»

به معنی «روانه ساختن، گسیل داشتن» نیز آمده است و «هَدَاهُ إِلَيْهِ: ساقهٔ اِلَیْهِ». بنابراین ترجمهٔ پیشنهادی چنین است: «چه بسیار بدخواهانی که در صدد ضربه زدن به وی برآمدند، اما به خود آسیب رساندند و چه بسیار فرماندهانی که سپاهیان به جنگ وی روانه داشتند، اما سرانجام نیروهای خود را به او ارزانی داشتند».

بیت ۴: (۴۵/۲)

و مستکبر لم يعرف الله ساعة  
رأى سيفه فى كفه فتشهدا

ترجمه: «و چه بسیار (کافر) متکبری که ساعتی هم خدا را نشناخت ولی تا شمشیر او را در دستش دید، شهادت بر زبان جاری ساخت» چند اشکال بر ترجمهٔ این بیت وارد است: ۱. همان اشتباه بیت قبل تکرار شده: «چه بسیار کافر متکبری ...» که باید به جای کافر، کافران می‌آمد. ۲. «متکبر» معادل دقیقی برای «مستکبر» نیست، چون متکبر در فارسی یعنی خودپسند، مغرور و در شرح عکبری «مستکبر» به معنی «مُتَكَبِّر عن الایمان بالله» آمده است که معنایش به «گردنکشی در مقابل ایمان به خداوند» نزدیک‌تر است. ۳. «ساعة» در متون کهن بیشتر به معنی «لحظه، وقت» آمده است. ۴. در عبارت «شهادت بر زبان جاری ساخت»، به جای «شهادت» باید «شهادتین» می‌آمد.

بنابراین ترجمهٔ پیشنهادی چنین است: «چه بسیار گردنکشانی که هیچ‌گاه خداشناس و مؤمن نبودند اما چون شمشیر را در کف او دیدند، با ذکر شهادتین ایمان آوردند». لازم به توضیح است که ترجمهٔ آثاری همچون دیوان متنبی را باید مترجمی کهنه‌کار و با تجربه برعهده گیرد که علاوه بر عربی‌دانی، از نثری پخته، شیوا و دلنشین بهره‌مند باشد تا ترجمه‌ای ادیبانه و هم‌سنگ و هم‌طرز زبان مبدأ ارائه دهد. شیوایی و رسابودن عبارات در ترجمه به‌خصوص ترجمهٔ شعر، شرط اول است و زبانی شاعرانه و ترجمه‌ای شعرگونه می‌طلبد که متأسفانه ترجمه و شرح دیوان متنبی - چنانکه ملاحظه شد - از آن کاملاً بی‌بهره است تا جایی که خود مترجم محترم نیز بدان پی برده، می‌گویند: «گاه ممکن است خوانندگان فاضل به ابیاتی برخوردند که ترجمهٔ آنها به نظر شریف ایشان ثقیل آید. حال دلیل این ثقل ترجمه یا ناتوانی مترجم است و یا غموض و ابهام ذاتی شعر متنبی» (۱۲/۲، آخرین سطور). لازم به توضیح است که دیوان متنبی دست کم پنج شرح معروف و مشهور کهن دارد که شارحان جای غموض و ابهامی برای اشعار وی باقی نگذاشته‌اند. بنابراین دلیل دوم نمی‌تواند عامل ضعف عبارات و نامفهوم بودن ترجمهٔ ابیات باشد.

#### پی‌نوشت

\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

بیت ۷ (۲۱۵/۱): «تا اینکه درستی آن (خبر) برایم امیدی باقی نگذاشت و اشک‌ها آن چنان گلوگیرم شد که گویی من گلوگیر آن گشته‌ام».

بیت ۱۷ (۲۱۹/۱): «تارک او (موجب) شادمانی در دلِ عطر است و حسرت در دلِ خودها و زره‌ها».

بیت ۱۸، (۲۲۰/۱): «چون (خود یا زره) سرپوشنده خود را بنگرد و (از سوئی) خوله را هم ببیند (که چارقد بر سر دارد) این چارقد را عالی رتبه‌تر از خود می‌داند (پس بیشتر رشک می‌ورزد که چرا خوله مرا بر سر نهاده است)».

مترجم محترم در مقدمهٔ جلد دوم (چنانکه پیشتر نیز گفته شد) اظهار کرده‌اند که در ترجمهٔ این جلد، وسواس بیشتر به خرج داده‌اند تا ترجمه‌ها مسجع باشد و دلنشین‌تر، اما متأسفانه با بررسی صفحات نخست معلوم می‌شود که در نثر فارسی ترجمه‌ها تغییر چشم‌گیری پدید نیامده است. برای نمونه نگاهی به ترجمهٔ نخستین ابیات می‌اندازیم و از نقد بقیهٔ دیوان چشم‌پوشی می‌کنیم:

بیت ۲ (۴۴/۲):

وَ أَنْ يُكْذِبَ الإِرْجَافَ عَنْهُ بَضْدَهُ  
وَيُمْسِي بِمَا تَتَوَى أُعَادِيَهُ أُسْعَدَا

ترجمه: «(و نیز عادت او این است که) دروغ‌پراگنی دربارهٔ خویش را با (عمل به) ضد آن رسوا گرداند و با آنچه دشمنانش در سر دارند، خود را به سعادت رساند». اولاً عبارت «دروغ‌پراگنی را ... رسوا گرداند»، غلط است. ثانیاً: «أَنْ يُكْذِبَ» یعنی: دروغ‌شمردن، دروغی را اثبات کردن و نه رسوا کردن. ثالثاً: «با آنچه دشمنانش در سر دارند، خود را به سعادت رساند»، مفهوم نیست. رابعاً: مترجم «أسعدا» را فعل گرفته و در ترجمهٔ آن گفته‌اند: «به سعادت رساند»؛ در حالی که کلمهٔ «أسعد» افعال التفضیل است و خبر «یُمْسِي» و به معنی «سعادت‌مندتر». بنابراین ترجمهٔ پیشنهادی چنین است: «او شایعات و تهمت‌های دشمنان را با رفتار نیکوی خود که نقطهٔ مقابل آن بیهوده‌گویی‌هاست، خنثی می‌سازد و با دسیسه‌های دشمنان، کامروا تر و نیکبخت‌تر می‌گردد».

بیت ۳ (۴۵/۲):

و رَبِّ مَرِيْدٍ ضَرَّهُ ضَرْ نَفْسُهُ

و هَادٍ إِلَيْهِ الْجِيْشِ أَهْدَى و مَا هَدَى

ترجمه: «چه بسیار کسی که خواستار آسیب‌رساندن به او گردید، ولی به خود آسیب رسانید و چه بسیار کسی که لشکرش را به سوی او هدایت کرد، ولی (لشکر را) هدیه کرد و هدایت نکرد»، در این ترجمه عبارت «چه بسیار کسی که ...» در فارسی درست نیست، کلمهٔ «رَبِّ» در این بیت دلالت بر تکثیر دارد یعنی: «چه بسیار کسانی ...». همین اشکال در ترجمهٔ مصرع دوم نیز تکرار شده است: «و چه بسیار کسی که لشکرش را به سوی او هدایت کرد». به‌علاوه به جای «هدایت کردن»، بهتر بود از فعل «روانه کردن، گسیل داشتن» استفاده می‌شد. زیرا در عربی «هَدَى» و اسم فاعل آن «هاد»